

## سلطان‌نویسی مهدی

در میانه خوشنویسان نستعلیق هیچیک باندازه سلطانعلی مهدی در دوره زندگی خود کسب شهرت نکرده است و کسی از مورخان و مخصوصاً تذکره نویسان معاصری و بعد از وی نیست که ذکری از خوشنویسی کرده و ترجمه احوال وی را نیاورده باشد؛ حتی خود وی نیز در رساله منظری که در موضوع خط نوشته، از ذکر شرح حال خود خودداری نکرده است. اینک در تلفیق وقایع زندگی وی ابتدا بآنچه خود متذکر است آغاز نهاد، پس از آن مطالبی که دیگران آورده‌اند، یا استنباط میشود، میپردازیم:

آنچه از مفاد این منظومه درباره گزارش زندگی سلطانعلی معلوم میشود اینست:

پدر و مادرش ساکن شهر مشهد بودند و سلطانعلی در هفت سالگی یتیم مانده و پدرش در چهل سالگی بدرود زندگی گفته است و سلطانعلی پس از مرگ پدر در کنف حمایت و دامن تربیت مادر مهربان پرهنر کار خود روزگار گذرانیده است.

در بیست سالگی بمدرسه‌ای در همان شهر رفته و از صبح تا شام بمشق خط پرداخته و بسا روزها را روزها را بوده و شام هنگام باستانه رضوی بزیارت رفته و از آنجا نزد مادر آمده و کمر خدمت وی بسته است.

ممارست وی در مشق خط، وی را شهره شهر مشهد ساخته بود و شاگردان بسیار برای تعلیم گرفتن خط نزد وی می‌آمدند و او باشوق فراوان بشایم ایشان مشغول بوده است.

پس از زمانی ترک مدرسه گفته و در خانه منزوی گردیده و دریافته است که هنوز مایه خط وی شایسته تعلیم دادن نیست و بخود گفته است که یا مشق را ترک باید گفت و یا باید آنرا بیست‌روز و بیست‌روز و بیست‌روزها

تاشام از پس زانوی ریاضت مشق خط بر نخاسته و از همه کس بریده تا بمطلوب پیوسته است .

ویرا از کودکی شوق خوشنویسی در سر بوده و بجای سر کوی و برزن رفتن و با کودکان بازی کردن ، پیوسته در عالم کود کانه خود ، بدون معلم و سرمشق ، مشق می کرده است ؛ تاروژی میرمغلسی (۱) از شعراء و اوتاد عارفان مشهد وی را دیده و دلسوزی را ، قلم و دوات و کاغذ از وی گرفته و حروف را مقطعا نوشته است و سرمشق وار ، بوی داده .

سلطانعلی با این مهربانی میرمغلسی ، یا از آن رو که خطوی خوش بوده ، یا بطرزی جالب نوشته ، یا چنانکه خود گوید ، چون صاحب حال بوده موجب تبدیل احوال سلطانعلی و سبب شده است که شوق وی بخط زیاده گردد تا آنجا که نیت روزه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرده است و حضرت بخواب وی آمده و خط او را دیده و قلم بدستش داده و اسرار خط را بدو آموخته است . در ترجمه احوالی که استادش در وانم عباس اقبال آشتیانی ، از سلطانعلی در مجله یادگار و جدا گانه طبع و نشر کرده اند او را با عنوان « مولانا نظام الدین سلطانعلی مشهدی ملقب بقبلة الكتاب » معرفی نموده اند .

عنوان « نظام الدین » راهیچ يك از مورخان و تذکره نویسان ، درباره سلطانعلی مشهدی متذکر نیستند و ظاهرا استادی آنرا از مکتوبی که سلطان حسین میرزا بایقرا خطاب بسلطانعلی نوشته است استنباط فرموده اند و متذکرند که این مکتوب از جنگی خطی از آن ایشان و بنقل خودشان بسیار مغلو طاست . این مکتوب را نگارنده در مجموعه منشآت مفصل و مضبوطی دارد و در آنجا هم نام سلطانعلی باین صورت آمده است : « زبدة الكتاب مولانا نظام الدین سلطانعلی بدانند . » که بنظر میرسد عنوان « نظام الدین » باید در این مکتوب از قبیل عناوین « قبلة الكتاب » و « زبدة الكتاب » باشد و در نسخه نگارنده که در قرن یازدهم است کتاب شده ، عنوان نامه چنین است : « کتابتی که حضرت غفران دستگاه ، سلطان حسین میرزا بقبلة الكتاب مولانا سلطانعلی خوشنویس نوشته » .

جز در این مورد هیچ جا اطلاق لقب « نظام الدین » بسلطانعلی نشده است

(۱) نام وی را علی قلیخان و اله داغستانی در تذکره « ریاض الشعراء » خود آورده است .

و در تمام آثاری که از وی دیده‌ام ورقم «سلطانعلی مشهدی» دارد هیچیک این لقب را ندارد، درحالیکه نباید ذکر نکردن آن را در رتبه از قبیل لقب «قبلة الكتاب» و غیره دانست که البته خود کاتب رعایت ادب را، از ذکر آن خودداری میکند.

از نام و نسب سلطانعلی کسی جز اسم و لقب ذکر نکرده است حتی نام پدرش را نیاورده‌اند، ولی در دو موضع خود بنام پدر که «محمد» است اشاره کرده و آن دو جا یکی در پایان یک نسخه «حالی نامه عارفی» در کتابخانه سلطنتی است که چنین رقم دارد: «وفى بكتابة هذه النسخة المنظومة اقل الكاتبت سلطانعلی بن محمد المشهدی». و دیگر در نسخه‌ای از دفتر پنجم شعر دفتر مشنوی که چنین رقم دارد: «سلطانعلی بن محمد المشهدی»

از القابی که بوی داده‌اند، یکی «قبلة الكتاب» است که معاصرین وی و متقدمین و متأخرین تذکره نویسان متذکر آنند و نیز چنانکه گذشت ممکن است «زبدة الكتاب» را از القاب او دانست و اگر این قبیل عناوین را لقب بدانیم، او را بلقب «سلطان الخطاطین»، نیز نامیده‌اند و ظاهر همگی آنرا از قول میرعلی هروی در رساله «مداد الخطاط» اقتباس کرده‌اند که در آنجا آورده است: «...وقبل از این در قواعد خطوط، سلطان الخطاطین سلطانعلی مشهدی...»

چنانکه گذشت سلطانعلی از طفولیت علاقه بخوشنویسی داشته و مدتها بدون معلم مشق کرده و در بیست سالگی بحدی رسیده است که شپره شده و عده‌ای ترک و تاجیک، برای تعلیم خط نزد وی می‌آمده‌اند و او بدون اطلاع از قواعد خوشنویسی، بسلیقه خود شاگردان را تعلیم می‌داده است و باصطلاح کاملی که در کتاب تاریخ رشیدی (۱) آمده، خط وی در آن هنگام «عاب فریب» بوده است و «کاتب پسند، نمی‌ورده‌مان تاریخ آمده است که جعفر تبریزی در زمان شاهرخ برای بایسنقر خسته نظامی آغاز کتابت کرده و همچنان ناتمام مانده بود. میرزا سلطان ابوسعید خواست تا آن نسخه تمام شود و برسد که آیا کسی هست که تواند این خسته را تمام سازد؟ گفتند آری، جوانیست سلطانعلی نم،

---

(۱) که میرزا حیدر دوغلات آنرا بسال ۹۵۳ تألیف کرده است و قسمتی از آنرا استاد بزرگوار مولوی خان بهادر محمد شفیع، در مجله اوریانطال کالج میگزین، در ماه مه سال ۱۹۳۴ م. در لاهور بچاپ رسانیده‌اند.

اند بود که او این امر را بجای آورد. پس میرزا ابوسعید، سلطانعلی را طلبید و کتابت ختمه اشارت کرد.

سلطانعلی انجام این خدمت را پذیرفت و یک جزوا از آنرا کتابت و عرضه کرد. در همان هنگام اظهر خوشنویس باجمعی دیگر در بیرون کاخ نشسته بود. و نوشته سلطانعلی را بوی نمودند. برآشت و سلطانعلی گفت، تو با این اسلوب، ختمه جعفر را تکمیل خواهی کرد؛ و او را از درخانه باندرون داد و کف پائی زد و دوروز معبوس ساخت. بعد از او دلجوئی کرد و بدو گفت که فرزندی، تو قابلیت و استعداد داری، ولی خط تو خود دروی است و اسلوب ندارد. از آن پس، اظهر در پی تعلیم سلطانعلی برخواست و قطعه ای بوی داد تا وی آن مشق کند.

پس از چندی تعلیم و مشق، سلطانعلی را چنانکه خود گفته، معلوم شده است تا آنوقت خط وی بی اسلوب بوده و فقط بصافی و استواری خط خود غرور است.

در باره استاد و معلم خط سلطانعلی، غالب مورخان و تذکره نویسان مانند که، اظهر تبریزی معلم وی بوده است؛ ولی صاحب «حالات هنروران» بد که استاد بی واسطه سلطانعلی «حافظ حاجی محمد» شاگرد اظهر بوده، و «شیخ ابوالفضل بن مبارک منشی» نیز گوید: «اگرچه از مولانا اظهر نگرفته، اما خضوض او را معلم خود داشته فیض وافر برداشت».

و «مالک دیلمی» در مقدمه مرقع امیر حسین بیک آورده است: «در نسبت ردی ایشان [سلطانعلی مشهدی] بجناب مولانا اظهر هر وی است، اگر برخط از او نگرفته اند، اما از روی کتابت و قطعهای مشق نموده اند.» و «دوست محمد کاتب» در مقدمه مرقع ابوالفتح بهرام میرزای صفوی (۱) است:

«حافظ حاجی محمد که استاد حضرت مولانا سلطانعلی اند، شاگرد اظهر اند، و شاگردی مولانا جعفر را نیز دریافته اند.»

باری، چون صحبت خوشنویسی سلطانعلی با اطراف خراسان رسید،

(۱) در ترجمه احوال اظهر بکیفیت این دو مرقع اشاره شده است، با آنجا شود.

سلطان حسین میرزا بایقراگورکانی (۸۷۳-۹۱۲) ویرایهرات و اخواندو اورا  
 در کتابخانه خاصه، بکار کتابت گماشت. سلطانعلی بهمین مناسبت در بعض  
 نسخه ها که نوشته پس از دگر نام خود عنوان «کاتب السلطانی» را افزوده است.  
 سلطانعلی پس از آنک، بدستگاه سلطان حسین میرزا وارد شد،  
 پالملازمه، با وزیر دانشمندش رودوی، امیرعلی شیرنوائی (۸۴۴-۹۰۶)  
 نیز آشنا شد و آثاری بنام این وزیر، از خود بیاد گذار گذاشت و نیز در همان  
 دوبار با عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) که از مهربان و محترمان درگاه سلطان  
 حسین میرزا بود، آمیزش و دوستی بهم زد و بنا بر ادتی که بوی پیدا کرد و  
 علاقه ای که جامی بخط سلطانعلی یافت، بسیاری از آثار منظوم و منثور جامی  
 را کتابت کرد.

سلطانعلی سالها در دربار سلطان حسین میرزا مرفه و محترم می زیست و شاید  
 دوسلک هم نشینان شاه بود و بادری بازها امیرسخن می گفت که صاحب «مناقب  
 هنروران» آورده است: «روزی سلطان حسین میرزا ویرا گفت سنک نبری برایم  
 آماده کن. سلطانعلی گفت حصول این امر زمانی طول دارد. سلطان گفت با هم  
 بدین زودی خیال مردن نداریم، مخصوصاً آن امیر توجه بسیار بآثار خطوط وی  
 داشت و بادقت تم، با آنها می دید و مکتوب ذیل این نکته را روشن می کند:  
 (۱) کتابی که حضرت نقرن دستگاه سلطان حسین میرزا بقبلة الکتاب  
 مولانا سلطانعلی خوشنویس نوشته.»

«زبدة الکتاب مولانا نظام الدین سلطانعلی بدانند که عنایت و تربیت  
 مربی رأی عقده گشای که درباره او بوقوع پیوسته، اظهر من الشمس است و  
 سن عقیده همایون در باب هنر وی او این من الامس و صحیفه آمل او بر قوم  
 کلاک عاطفت ساخته، رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده ایم و او را در آن  
 بن از همه برتر دیده، درین فرصت از دو این خاصه که نگاشته کلاک بدایع  
 گکار اوست سهو و غلط بسیار در نظر می آید و حک و اصلاح در چنان خطی  
 : لفریب، مقدور کسی نمی نماید. چه گفته اند (مصرع) سهل باشد جاهه نیمه طللس  
 و نیمه یلاس. و با وجود آنکه زوارد کتابت اشعار ترکی و قوف تمام حاصل است  
 و در طریق نظم و نثر شروع کامل، بمتصورت بغایت غریب است و مقرر است  
 که در معنی و ترکیب لفظ یک بیت بلکه، یک مصرع ناظم را کوشش بسیاری پیدا  
 نمود، و در تفتیح یک مضمون عرصه مشیت تمام می باید پیبود، هر گاه که از  
 تصرف کاتب با سهو قلم خلل بقواعد و ارکان آن راه یابد، موجب توزع ضحیر  
 (۱) منقول از مجموعه منشآت ایواوغلی حیدر، نسخه خطی نگارنده.

خواهد گشت و نقصان آن بر ضمیر قایل گران خواهد بود. این سخن مشهور است که یکی از اعظام ارباب نظم در اثنای سیر، برخاست مالی عبور فرمود که اشعار او را غلط و ناموزون ساخته می خواند و چون آن صاحب کمال دید که ترکیب الفاظ نه باندازه قالب معانی می ریزد، فی الحال قدم انتظام بخشتهائی که مالیده بود، زده، با خاک برابر ساخت و او را در معرض اعتراض آورده در غضب انداخت. خشت مال از روی خشونت و اعراض و زجر گفت: چرا رنج مرا ضایع می سازی و خود را در ورطه حیث و جور می اندازی؟ - جواب فرمود که هیبت گوهری را که من بسد خون جگر بکف آورده در سلك نظم کشیده ام بسنک جفا و جور می شکنی و باک نداری و خشت چند که مالیده شده عرصه شمت می سازی. (نظم)

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که بر توان زد  
 غرض از این مقدمات آنکه، چون توجه خاطر ناظم را بجانب زاده طبع و نتیجه فکر طبیعی دخل است، کاتب و راقم را در باب صحت و صواب آن واجب و متحتم می باید که من بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نمایند که مرقومات خامه غرایب نگارش از آسیب خطا و خلل معصوم مانند صفحات کتاب مراد رایش از حاجت حک و اصلاح محفوظ و مأمون، و هر چه تویسد بمقابله آن کمابنفی مراسم سعی بتقدیم رساند که تلافی ماسبق تواند شد. والسلام.

هم چنین امراء و بزرگان و شاهزادگان بوی بچشم بزرگی می دیده اند و بهم نشینی وی رغبت داشته. رقه ای که وقتی سلطانعلی بیکی از فرزندان سلطان حسین میرزا نوشته است، این مطلب را میرساند و چون متضمن نام چند تن از بزرگان و هنرمندان معاصر وی و نمونه ای از انشاء اوست در اینجانب نیز نقل میشود: (۱)

«خداوندا، پوشیده نماند که بندگان سید نجم الدین عودی و شاه درویش نامی و شهاب دم کش و حافظ صابرقاق باخدم مخدوم زادگی استاد مولانا حاجب مصنف و جناب خواجه شادیشاه و اخوی مولانا یقینی و اخوت بنام مولانا غیاث الدین مذهب و خواجه عبدالله قاطع و ماه باره مجلد و سید بابا افشانگر و شکری چارتاری؛ و از مقبولان اینار بیک نبی؛ و از وزیران، خواجه ایفور

(۱) این مکتوب که منقول از مجموعه آقای حائری در مجله موسیقی شماره ۱۱-۱۰ است عنوان: «رقعه ای که مولانا سلطانعلی بیکی از فرزندان سلطان حسین میرزا نوشته» دارد.

وامیرزادگی قاسم بیك برلاس و طوفان بيك بهادرخان و سلطآن خان جلایر،  
واذ محبوبن حور نژاد، شاه خانم مهر طلعت و شاه نواز خاتون نغمه سرای و  
قوامای صاحب صوت و دیگر خوانندگان، در باغچه نورا، طبیعی در میان  
دارند و انتشار مقدم شریف می کشند لطف فرموده نوجه فرمایند .

« به دازرنم، بندگان سیادت پناه امیر شیخم سهیلی و جناب امیر ملک چوینی  
و خورشید خنم بزم آرا تشریف آوردند. حاصل که ملک برفلک رشک دارد .  
عبدکم سلطانعلی . »

سلطانعلی هم در زمان خود شهرت یافته است و خطوط ویرا غلافه مندان  
و بزرگان را همراه جمع آوری می کردند، از جمله سلطان یعقوب آق قویونلو  
که بهر شناسی و هنر مند نوازی معروف و خود از جمله خوشنویسان خط شکسته  
تعلیق است، سلطانعلی توجه داشته و وی را می نواخته است. چون در فیچ یک از  
مراجعه کبری از مسافرت سلطانعلی بفارس و آذربایجان نشده است، میتوان  
یقین کرد که در مقابل مهر بانیهائی که از یعقوب می دیده، گاهی قطعاتی برای  
وی می نوشته و می فرستاده است. در قطعه ای از یک مرقع کتابخانه « خزینه  
اوقاف » اسلامبول بخط سلطانعلی ایاتی در مدیحه سلطان یعقوب وجود دارد که  
از جمله این بیت است :

« بلند مرتبه یعقوب بن حسن که ز عدل

لوای جاه و جلالت بس آسمان افراشت

پس از سالها که سلطانعلی در دربار سلطان حسین میرزا بایقرا با سانس  
و آبرومندی روزگار گذرانید، آن امیر هنر برورد در گذشت و سلطنت و خاندان  
وی بدست «شاهی بیك اوزبك» در هرات بر افتاد . سلطانعلی که می پنداشت  
فرمانروای تازه نیز از هنر شناسی بهره ای دارد، قطعه ای بنوشت و هنر خود را  
بدین سان بوی عرضه کرد ؛ ولی بسیار در شگفت آمد که دید نول صاحب  
« گلستان هنر »، « آن ترك جاهل قلم بدست گرفته مولانا را پیش طلبیده آن  
قطعه را بقیام تعلیم و اصلاح در آورد . »

همان هنگام بود که سلطانعلی دریافت که جای وی در آن دستگاہ نیست.  
پس از هرات رخت بسوی زاد گاه خود، مشهد کشید و هم در آن شهر منزوی شد ؛